

ایالات متحده، ناتو و بحران بالکان

غلامرضا علی‌بابایی^۱

مداخله: خط گسل بزرگ تاریخ بالکان از قلب یوگسلاوی که سرچشمه‌ی بحران‌های کنونی در اروپای شرقی است، می‌گذرد.^(۱) این منطقه قرن‌هاست که شاهد کشتارهای بیرحمانه و پالایش‌های نژادی خونین است. مرگ مارشال تیتو در سال ۱۹۸۰، توفان سهمگینی بود که آتش‌های زیرخاکستر را در کوزوو زنده کرد و لهیب سوزان آن را در همه جا شعله‌ور ساخت. برای تبیین آنچه که امروزه در صحنه‌ی سیاسی و نظامی شبه جزیره‌ی بالکان می‌گذرد، به چالش‌های طولانی غرب برای فروپاشی اردوگاه شرق در طول جنگ سرد نگاهی دوباره می‌افکنیم.

دوران جنگ سرد

این دوران از پایان جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵) تا ۱۹ نوامبر ۱۹۹۰ یعنی روزی که گورباچف شرایط صد درصد مطلوب غرب را در مورد وحدت دو آلمان یک رویداد بزرگ توصیف کرد، دارای سه مرحله‌ی مشخص بود. از نظر ژئوپولیتیک این کشمکش بر سر در اختیارگرفتن سرزمین پهناور «اوراسیای»^۲ و در نهایت در دست گرفتن سلطه‌ی جهانی بود.^(۲) دوره‌ی اول جنگ سرد از ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۳ یعنی زمان مرگ استالین به طول انجامید. در این دوره مهم‌ترین اندیشه‌ی استالین حفظ و هضم دست‌آوردهای اصلی خود در جنگ یعنی سلطه بر اروپای مرکزی ضمن پرهیز از درگیری مستقیم با آمریکا بود.

۱. غلامرضا علی‌بابایی، پژوهشگر ارشد و دبیر شورای کتاب دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی است.

2. Euroasia

در مجموع غرب در این مرحله موضع تدافعی داشت و آمریکا نیز حضور نظامی خود را در منتهی الیه شرق (ژاپن) و غرب (آلمان) اوراسیا حفظ کرد. پس از مرگ استالین و با پایان یافتن مرحله‌ی اول جنگ سرد، هر دو طرف آماده‌ی تجدید قوا بودند و به نظر می‌رسید که غرب خود را متعهد کرده بود تا حالت تهاجمی به خود بگیرد.

تشدید برنامه‌های رادیویی اروپای آزاد برای کشورهای اقماری، افزایش حمایت مالی از فعالیت‌های سیاسی مهاجرین اتباع شوروی و اروپای شرقی مقیم غرب و تلاش‌های بیشتر برای حمایت از گروه‌های زیرزمینی ضد شوروی.

در دوره‌ی دوم جنگ سرد که از ۱۹۵۳ تا اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ به طول انجامید، قرار بود که شوروی از نظر اقتصادی آمریکا را پشت سرگذاشته و کل جهان کمونیستی نیز از نظر اقتصادی قوی‌تر از جهان سرمایه‌داری شود.

در این دوران، آمریکا و شوروی دیوار و به طور جدی رویاروی هم قرار گرفتند. یک‌بار بر سر برلین و بار دیگر بر سر کوبا که در هر دو مورد قدرت‌نمایی شوروی‌ها باعث بروز بحران شده بود. گرچه موفقیت آمریکا موقتی بود ولی دست‌آوردهای شوروی به مراتب ارجح‌تر می‌نمود. ساختن دیوار برلین توسط شوروی، که کسی به مقابله‌ی آن نپرداخت، باعث تحکیم مهار شوروی بر آلمان شرقی و در نتیجه اروپای مرکزی شد.

خارج کردن موشک‌های شوروی از کوبا معامله‌ی بود که در مقابل آن دولت جان کندی ادامه‌ی وجود یک نظام طرفدار شوروی را به طور همه‌جانبه تضمین کرد. این دوره حدود ۲۰ سال به طول انجامید. دوره‌ی سوم جنگ سرد از ۱۹۷۹ شروع شد و تا ۱۹۹۱ ادامه پیدا کرد. در این دوران شدت تهاجم شوروی به اوج خود رسید. خستگی مفرط آمریکا از جنگ ویتنام و اشتیاق غرب برای تشنج زدایی و برقراری روابط بین آمریکا و چین از خصایص مهم این دوران بود. تهاجم جهانی شوروی در ویتنام، اتیوپی، یمن، کوبا و منطقه‌ی خاورمیانه و نیز آنگولا و موزامبیک، ابعاد فوق‌العاده‌ی به خود گرفت. استقرار موشک‌های اس.اس.۲۰ که اروپای غربی و ژاپن را هدف قرار گرفته بود، ارباب و ترساندن حریف را تعقیب می‌کرد. ولی نتیجه‌ی این روند معکوس شد و زیاده‌طلبی حیاتی شوروی باعث سرعت گرفتن این عقب‌گرد مهم تاریخی شد.

حمله‌ی شوروی به افغانستان در ماه دسامبر ۱۹۷۹، آمریکا را از نظر جغرافیایی برآن داشت تا سیاستی مبتنی بر پشتیبانی مستقیم از عملیاتی با هدف کشتن سربازان شوروی را اتخاذ کند و آمریکا بلافاصله سیاست حمایت همه جانبه از مجاهدین افغان را برعهده گرفت و ائتلافی را از کشورهای پاکستان، چین، عربستان سعودی، مصر و انگلستان و به نیابت از طرف مقاومت افغانستان تشکیل داد.

تضمین علنی امنیت پاکستان توسط آمریکا در مقابل حمله‌ی عمده‌ی نظامی شوروی و ایجاد یک منطقه‌ی امن برای چریک‌های افغان باعث شد تا آمریکا موفق شود پای شوروی را در باتلاق جنگی مشابه جنگ ویتنام فرو نماید. هم زمان حربه‌ی حقوق بشر را نیز علیه اروپای شرقی به کار گرفت.

آمریکا به موازات این اقدام‌ها، تصمیم گرفت تا موشک‌های میان برد بسیار دقیقی را در کشورهای اروپای غربی مستقر نماید و از آنجا خاک شوروی را در برابر یک حمله‌ی احتمالی مورد هدف قرار دهد.

روی کار آمدن گورباچف در مارس ۱۹۸۵ و آغاز اصلاحاتی که با بی‌نظمی و سرعتی خارج از اندازه انجام گرفت، نه تنها حیاتی دوباره به نظام شوروی نبخشید، بلکه ضعف‌های آن را بیش از پیش نمایان‌تر ساخت.

تشدید مسابقات تسلیحاتی، اقتصاد کشور را از رمق انداخت و تسلیم شوروی در برابر جنبش همبستگی لهستان و مدارا در برابر آن و ظهور یک رهبری کمونیستی و مردمی‌تر و اصلاح طلب تر را تسریع کرد و در نهایت موجب نزدیک‌تر شدن سرنگونی نظام‌های کمونیستی شد.

در سال ۱۹۸۹ گورباچف دو راه بیشتر نداشت، یا باید با خون‌ریزی‌های بسیار گسترده که به احتمال قریب به یقین باعث انفجارهای خشونت‌آمیز در داخل و خارج از کشور می‌شد و ممکن بود دخالت آمریکا را نیز به همراه داشته باشد، حاکمیت سابق را برقرار کند و یا این که تسلیم شود. گورباچف راه دوم را برگزید و در نتیجه‌ی هرج و مرج در اروپای شرقی و مرکزی، بلوک کمونیسم از پای درآمد.

آثار جنگ فرسایشی در افغانستان و ادامه‌ی حیات جنبش همبستگی در لهستان و

تلاش برای برقراری سازش بین شرق و غرب، وحشت مداخله‌ی نظامی شوروی را از بین برد و واکنش‌های گوریباچف صرفاً منجر به تلاش هرچه بیشتر رژیم کمونیستی و سرانجام فروپاشی رسمی اتحاد شوروی در دسامبر ۱۹۹۱ شد.^(۳)

نظم نوین جهانی

در نخستین ساعات بامداد روز دوم اوت ۱۹۹۰ ارتش تا بن دندان مسلح عراق، مرزهای بین‌المللی کویت را در هم نوردید و تا نیم‌روز سراسر آن کشور را به تصرف خود درآورد. دنیای غرب و در رأس آن آمریکا بلافاصله به مقابله با این اقدام پرداخت و ائتلافی را به وجود آورد تا از رخنه‌ی ارتش عراق به خاک عربستان و سلطه بر چاه‌های نفت آن جلوگیری کند. عملیات توفان صحرا پس از پایان اولتیماتوم به عراق آغاز شد و پس از چندین هفته، ارتش آن را در هم کوبید و وادار به تخلیه از کویت کرد.

جرج بوش رییس جمهور وقت آمریکا پیش از آغاز حمله به عراق در برابر نشست مشترک نمایندگان کنگره و سنای آن کشور (۱۱ سپتامبر ۱۹۹۰) برای ساختن اردوگاهی مبتنی بر نظام نوین جهانی اظهار داشت: «هدف ما ساختن جهانی است کاملاً متفاوت از جهانی که ما شناخته‌ایم. جهانی که در آن حاکمیت قانون جای قانون جنگل را بگیرد. جهانی که در آن کشورها مسؤولیت مشترک برای آزادی و عدالت را به رسمیت بشناسند و جهانی که در آن توانمندان به حقوق ناتوان‌ها احترام بگذارند.»^(۴)

بوش برای تأکید هر چه بیشتر بر مواضع خود و تبیین راهبرد امنیت ملی ایالات متحده‌ی آمریکا در دهه‌ی ۹۰ میلادی، اهداف آمریکا را به این شرح اعلام می‌کند:

۱. ترویج مقررات قانونی و راه‌حل‌های دیپلماتیک برای منازعات منطقه‌یی.
۲. حفظ توازن منطقه‌یی پابرجا برای ممانعت از قدرت‌هایی که ممکن است در صدد سلطه جویی منطقه‌یی برآیند.

۳. ترویج رشد نهادهای سیاسی آزاد و دموکراتیک به عنوان مطمئن‌ترین تضمین‌کننده‌ی حقوق بشر و رشد اجتماعی و اقتصادی.

رییس جمهور آمریکا هم چنین پس از جنگ خلیج فارس در ۶ مارس ۱۹۹۱ در

سخنرانی اش در کاپیتول اظهار داشت: «... اکنون می توانیم مشاهده کنیم که دنیای جدیدی در برابر دیدگانمان پدیدار می شود.»^(۵)

اظهارات بوش از همان ابتدا واکنش های گوناگونی را به دنبال داشت. آلن دویونا متفکر فرانسوی، هدف آمریکا را از نظام نوین جهانی چنین ارزیابی کرد: «عامل سیاسی را به زیر فرمان عامل حقوقی درآوردن و بالاخره قرار دادن عامل حقوقی در خدمت اخلاق ویژه ای که هدف آن مشروع ساختن منافع غرب خواهد بود». آندره فونتن نیز در همین رابطه می گوید: «چه کسی آرزوی چنین دنیایی را ندارد که به گفته ی بوش در آن قانون حکومت کند، آن هم نه قانون جنگل بلکه فرمانروایی ملت ها.»^(۶) به قول امانوئل مونیخ، «آیا باید از این پس شاهد باشیم که یک ابرقدرت دربارهی سرنوشت همه تصمیم بگیرد؟»^(۷)

به عقیده ی نوام چامسکی «نظام نوین جهانی»، «نامی تازه برای توسل به زور است». به هر ترتیب نظام جدید، متمایزکننده ی روابط بین المللی در دوره ی بعد از جنگ دوم جهانی تا اواخر دهی هشتاد میلادی با نظامی است که پس از این مقطع در حال شکل گرفتن است. فروپاشی دیوار برلین در دسامبر ۱۹۸۹ بر نظام سنتی در روابط بین المللی نقطه ی پایان نهاد و جنگ خلیج فارس نیز «فصل مشترک» یا «خط فاصل بین نظام جدید و نظام قدیم» بود.^(۸)

ناتو و امنیت اروپا

سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) در مقام وجه نظامی - دفاعی از بدو تشکیل خود در ۴ آوریل ۱۹۴۹ تا به امروز یعنی پنجاه سال، وجهی جدایی ناپذیر از نظام سیاسی - امنیتی اروپای غربی و حلقه ی اتصال امنیت آمریکا و اروپا بوده است. این سازمان همواره در مرکز ثقل تصمیم گیری های دفاعی - امنیتی حوزه ی آتلانتیک قرار داشته و با ایجاد نوعی همگرایی فراملیتی در عرصه ی نظامی به پایدارترین و باثبات ترین و نیرومندترین نظام امنیتی در تاریخ معاصر روابط بین الملل بدل گردید. موفقیت ناتو در حوزه ی غرب، کارآمدی آن را در سطح منطقه یی نمایان ساخت^(۹) و با پایان یافتن جنگ سرد که برجیده شدن پیمان ورشو و فروپاشی شوروی را نیز به همراه داشت، به هدف های اصلی خود رسید^(۱۰) و سه رویه را در پیش گرفت:

۱. ایجاد اصلاحات در راهبرد نظامی
 ۲. تعریف مجدد مأموریت خود در اروپای بعد از دوران کمونیزم
 ۳. نهادینه کردن روابط خود از طریق شورای همکاری آتلانتیک شمالی^۱ و مشارکت برای برنامه‌ی صلح.^۲
- آمریکا به موازات شکل‌دهی سیاست‌های دولت‌های عضو در برابر تهدیدهای مشترک، سیطره‌ی انحصاری خود را بر معادلات امنیتی اروپای غربی تحمیل کرد، با این حال اختلاف نظرهایی نیز در حوزه‌ی آتلانتیک پدیدار گشت.
- در سال ۱۹۹۶ دو طرز تفکر آمریکایی و اروپایی به طور جدی رو در روی یک‌دیگر قرار گرفتند. اندیشه‌ی آمریکا مبتنی بر حفظ ناتو و رهبری آمریکا همراه با تغییراتی در ساختار نظامی و تشکیلاتی ناتو بود، در حالی که طرز فکر اروپایی بر تقویت اروپا تأکید داشت.^(۱۱) در این راستا اجلاس برلین (ژوئن ۱۹۹۶) به توافق‌هایی در این زمینه دست یافت که عبارتند از:
۱. اروپا از این پس از نوعی استقلال عمل عملیاتی در بطن ناتو برخوردار خواهد شد.
 ۲. اتحادیه‌ی اروپای غربی در مواردی که آمریکا مایل به مشارکت در یک اقدام اروپایی نباشد، رهبری عملیات را بر عهده خواهد گرفت.
 ۳. عملیات بزرگ و فراگیر هم چنان در چارچوب اقدام‌های دسته جمعی ناتو خواهد بود و چنین مواردی تنها در مقیاس محدود مانند عملیات نجات یا پاسداری از صلح انجام خواهد شد.^(۱۲)
- با سقوط دیوار برلین (نوامبر ۱۹۸۹)، اتحاد دو آلمان (۱۹۹۰) و فروپاشی اتحاد شوروی (دسامبر ۱۹۹۱)، این سؤال در اروپا مطرح شد که انگیزه‌ی وجودی ناتو که محصول دوران جنگ سرد و نظامی دوقطبی می‌باشد، از میان رفته و اهداف و راهبرد پیمان، دستخوش تغییرات و بازنگری خواهد شد. در خود آمریکا نیز سناتور جمهوری خواه ریچارد لوگار^۳ تا آنجا پیش رفت که مسأله‌ی عملکرد ناتو در «خارج از چارچوب جغرافیایی»^۴ آن را

1. North Atlantic Cooperation Council (NACC)
2. Partnership for Peace initiative (PFP)
3. Richard Logar
4. Out- of- Area Function

مورد سؤال قرار داد. از مجموع نظریه‌ها این طور برمی‌آید که مسأله‌ی بقا و یا فروپاشی ناتو به طور جدی مدنظر قرار گرفته است.

از منظر تئوریک، طرفداران کارکرد گرایی نئولیبرالیسم، برخلاف «نئورئالیست‌ها» مدعی هستند که پایان تهدید شوروی صرفاً برای فروپاشی ناتو بنا به دلایل زیر کافی نیست:

۱. ناتو در طول حیات خود سازمانی مستقل بوده است که نهادها، ساختارهای نهادینه شده و دیوان سالاری، آن را به وجود آورده است.

۲. نهادهای موفق هرگز از بین نمی‌روند و رها نمی‌شوند، بلکه موفقیت‌ها سبب تقویت نهادها می‌شوند.

۳. اتحاد اعضای ناتو وابستگی شدیدی به همکاری آنها در سایر زمینه‌ها نیز به همراه دارد و واکنش منفی در هریک از زمینه‌ها باعث تضعیف آن خواهد شد.

طرح عناوینی چون «نظام نوین جهانی» توسط بوش و ارایه‌ی نظریه‌ی «پایان تاریخ»^۱ فوکویاما که در آن پیروزی تفکر لیبرال دموکراسی غرب بر تفکر شکست خورده‌ی مارکسیسم نتیجه‌گیری شده بود و نیز بهره‌گیری از نظریه‌های هانتینگتون، حضور و تقویت ساختار ناتو را در ترتیبات امنیتی نظام بین‌المللی توجیه کرد. از طرف دیگر ظهور بحران‌هایی نظیر خلیج فارس، یوگسلاوی و جنگ داخلی در سومالی میدان مناسبی را برای ایفای نقش جدید ناتو در بعد نظامی آن فراهم آورد.

ناتو برای تجدید نظر در ساختار خود، موضوع گسترش حوزه‌ی فعالیت‌های خود را در کنفرانس لندن (۱۹۹۰) مدنظر قرار داد. در اجلاس عالی رم (نوامبر ۱۹۹۱) نیز جرج بوش ضمن تأکید بر بقای ناتو به رهبران اروپایی مخالف آن گفت: «سرنوشت ناتو یک بازی نیست و اعضای پیمان باید به آینده‌ی آن در داخل و خارج ناتو فکر کنند. در جهانی که پر از خطرات و تهدیدات است، کدام یک از ما می‌توانیم احساس کنیم که از خطر دور هستیم».

اجلاس رم تصمیم مهم دیگری را نیز با تصویب «مفهوم جدید راهبرد ناتو»^۲ گرفت. براساس این برنامه: (۱) انجام گفت‌وگو و همکاری با کشورهای غیر عضو ناتو، افزایش جزئیات

1. End of History

2. NATO new Strategic Concept

مشارکت برای صلح و سایر همکاری‌های نظامی (۲) انجام عملیات مربوط به تجدید ساختار؛ جلوگیری از منازعه؛ مدیریت بحران و حفظ صلح (۳) همکاری برای امنیت و کنترل تسلیحات» (۱۳)؛ در دستور کار جدید ناتو قرار گرفت.

در ادامه‌ی روند تجدیدی ساختار ناتو، «شورای همکاری آتلانتیک شمالی» به منظور همکاری با کشورهای بلوک شرق، توسط «جیمز بیکر»^۱ و «گنشر»^۲ وزیر خارجه‌ی آمریکا و آلمان در رم به تصویب رسید و «برنامه‌ی مشارکت برای صلح» نیز^۳ در سال ۱۹۹۴ مورد موافقت سران ناتو در بروکسل قرار گرفت و زمینه‌ی جدیدی را جهت عضویت کشورهای اروپای مرکزی و شرقی در ناتو گشود و از کلبه‌ی اعضای «سازمان امنیت و همکاری اروپا» و «اجلاس شورای همکاری آتلانتیک» جهت پیوستن به ناتو دعوت به عمل آمد.

گسترش ناتو به شرق^۴

این طرح که یکی از مهم‌ترین برنامه‌های ناتو در دوران بعد از جنگ سرد به شمار می‌رود، در سه زمینه به علت وجودی ناتو کمک می‌کند:

۱. تأمین منافع سیاسی و اقتصادی اعضای ناتو در جهت بروز هر نوع شورش و یا جنگی در اروپای شرقی ۲. تقویت رژیم عدم اشاعه‌ی سلاح‌های هسته‌یی از طریق الحاق کشورهای اروپای شرقی به آن ۳. تأمین بخشی از هزینه‌های ناتو توسط اروپا، کاهش هزینه‌های آمریکا را برعهده دارد. (۱۴) در حقیقت دولت‌های اروپایی با پرداخت هزینه‌های سازمان، نوعی رضایت و در نتیجه مسؤلیت در خود احساس می‌کنند.

به نظر استراتژیست‌های ناتو، جمع‌بندی تهدیدات امنیتی در اروپای بعد از کمونیسم نشان داد که برقراری امنیت در اروپای مرکزی و شرقی به نفع کشورهای منطقه است. این امر باعث شد که مسأله‌ی تضمین امنیت کشورهای اروپای شرقی مطرح شود. موضوع اول توسط کشورهای عضو گروه ویشه‌گراد (مجارستان، چک، لهستان و اسلواک) و کشورهای

1. James Baker

2. H.D.Genscher

3. Organization of Security and Cooperation in Europe (OSCE)

4. NATO's Expansion to the East

آسیبایی مطرح شد. این کشورها از این که بی طرف و یا حایل بین روسیه و کشورهای غربی باقی بمانند، به شدت احتراز داشتند. (۱۵) تمایل شدید گرجستان برای پیوستن به ناتو نیز در همین راستا ارزیابی می شود.

واکنش روسیه در برابر تحولات ناتو

این کشور از بدو امر با سوءظن و شک و تردید به برنامه های گسترش ناتو می نگریست و نمی توانست نگرانی های باطنی خود را کتمان کند. گورباچف در واکنش به تغییر ساختارهای ناتو اظهار داشته است که: «گسترش ناتو به دلیل نیازهای امنیتی توجیه شده است، ولی چه کسی لهستان، مجارستان و چک را تهدید می کند که سراسیمه برای عضویت در ناتو هجوم آورده اند؟ اگر چنین خطری وجود دارد، چرا زنگ خطر به صدا در نمی آید؟ امروزه تلاش می شود تا ما را متقاعد کنند که گسترش ناتو فرقی برای منافع امنیتی روسیه ندارد، ولی روسیه حق دارد فکر کند، که این اقدام یک تهدید احتمالی در درون خود دارد. در نوامبر ۱۹۹۰ که منشور اروپای جدید و معاهده ی کاهش سلاح های متعارف و نیروها در خاک اروپا در پاریس به امضا رسید، تضمین هایی در مورد عدم گسترش ناتو داده شد و امروزه باید به تعهدات منعقد شده احترام گذاشت.» (۱۶)

در راستای روند همکاری روسیه با ناتو این کشور در ۲۷ مه ۱۹۹۷، «سند بنیانی روابط متقابل، همکاری و امنیت بین ناتو و فدراسیون روسیه»^۱ را همراه با ۱۶ عضو دیگر در پاریس به امضا رسانید که بی تردید نقطه ی عطفی در تاریخ تحولات امنیتی روسیه به شمار می رود. در مقدمه ی این سند آمده است که، «ناتو و روسیه هم دیگر را رقیب نمی دانند. طرفین از اهداف مشترکی در زمینه ی محور آثار به یادگار مانده از دوران جبهه گیری و رقابت و ارتقای اعتماد متقابل و همکاری برخوردارند.»

پس از حمله ناتو به یوگسلاوی (۲۴ مارس ۱۹۹۹) موج انتقاد از «گسترش ناتو به شرق» توسط مقام های روسی آغاز شده است. ایگور ایوانف^۲ وزیر خارجه از این اقدام به

1. Founding Act on Mutual Relations, Cooperation and Security between NATO Russian Federation.

2. Igor Ivanov

عنوان «یک حادثه‌ی غم‌انگیز» یاد می‌کند و گنادی زیوگانوف^۱ رهبر حزب کمونیست نیز آن را «بزرگ‌ترین اشتباه تاریخ بعد از جنگ» (۱۷) می‌داند.

بحران جاری شبه جزیره‌ی بالکان

روند منفی پروژتشنش‌های داخلی، رشد و تهدید ملی‌گرایی افراطی، نژاد‌گرایی، قومیت‌گرایی و زنده شدن اختلاف‌های دیرینه‌ی مرزی که به لحاظ حاکمیت نظام بین‌الملل بر پایه‌ی جنگ سرد مجال نیافته بود تا خود را نشان دهد، با پایان یافتن دوران جنگ سرد، موجبات پرافروختن آتش خصومت‌های مذهبی و قومی به ویژه در اروپای مرکزی و شرقی را فراهم و در وهله‌ی اول فروپاشی جمهوری فدراتیو یوگسلاوی و ظهور کشورهای جدیدی نظیر اسلوونی، کرواسی، بوسنی هرزگوین، مقدونیه و جمهوری یوگسلاوی (جدید) مرکب از صربستان و مونته‌نگرو را به دنبال داشت.

دخالت ناتو در بحران کوزوو نقطه‌ی عطفی در تاریخ حیات این سازمان محسوب شده و به نظر می‌رسد که سرنوشت پیمان دراین نقطه از جهان رقم خواهد خورد.

اهداف آمریکا در بالکان

راهبرد آمریکا در برابر اروپای شرقی که روند آن حتی از دوران گورباچف شروع شده بود، عبارت است از: ۱. جدا کردن آلمان شرقی از بلوک شرق و خارج کردن آن از حلقه‌ی اقماری شوروی به منظور تشکیل آلمان متحد، ۲. روند فروپاشی یوگسلاوی و تشکیل جمهوری‌های جدید طرفدار غرب، ۳. استقرار نیروهای آمریکایی در بوسنی و تشکیل جمهوری صربسکای متمایل به غرب در آن، ۴. استقرار نیروهای آمریکایی در آلبانی و تبدیل آن به بزرگ‌ترین پایگاه نظامی اتحادیه‌ی اروپایی و آمریکا، ۵. متمرکز کردن نیروهای واکنش سریع ناتو در جمهوری مقدونیه، ۶. جذب کشورهای مجارستان، چک و لهستان و کشورهای حوزه‌ی دریای بالتیک در ناتو، ۷. قرارداد یوگسلاوی (صربستان و مونته‌نگرو) در حلقه‌ی محاصره‌ی غرب، ۸. پشتیبانی از ارتش آزادی‌بخش کوزوو به منظور حفظ خودمختاری

1. Gennady Zyuganov

آن، (۱۸) ۹. جدا کردن کوزوو و مونته‌نگرو از پیکره‌ی یوگسلاوی، (۱۹) به منظور درهم کوبیدن آخرین سنگرهای روسیه در اروپای شرقی و تشکیل دولت‌های طرفدار غرب در آن. تحرکات آلمان نیز در همین راستا ارزیابی می‌شود. (۲۰)

بیل کلینتون در دفاع از دخالت نیروهای آمریکا در بالکان در ۲۷ نوامبر ۱۹۹۵ اظهار داشته بود: «دخالت نیروهای ما در بالکان با منافع راهبردی آمریکا انطباق داشته و هدف از این دخالت برقراری ثبات در اروپای مرکزی و حفظ رهبری فعال آمریکا در جهان می‌باشد.»

در مجموع چنین ارزیابی می‌شود که شکست سیاست‌های دفاعی اروپا به خصوص در بوسنی حتی فرانسه را ناگزیر ساخت تا از ایده‌های گلیستی خود در قبال سیستم‌های دفاعی اروپا بدون حضور آمریکا دست بردارد (۲۱) و بپذیرد که «آمریکا بزرگ‌ترین ابرقدرت جهان است». (۲۲)

با این توصیف به نظر می‌رسد که بحرین کوزوو آزمایشگاهی برای آزمون میزان قابل تحقق بودن ایده‌ی سیاست دفاعی و خارجی مستقل اروپایی و مواضع و مشکلات رویارویی آن است و قدرت‌های بزرگ اروپایی با توجه به تجربه‌ی ناموفق خود در مدیریت و کنترل بحرین بوسنی امیدوارند که در بحرین کنونی جبران مافات کرده و میزان توانمندی خود را در رویارویی با یک چالش امنیتی جدید درون قاره‌ی امتحان کنند. شارل میون وزیر دفاع پیشین فرانسه در مقاله‌ی در روزنامه‌ی لوفیگاور می‌نویسد: «مهم‌ترین درس جنگ کوزوو این است که اروپا وجود نخواهد داشت، مگر این که بتواند بدون کمک خارجی، امنیت سرزمینی و قاره‌ی خود را تأمین کند. این جنگ نقطه‌ی عطفی است که می‌تواند به آغاز حرکت و بیداری وجدان اروپایی در ارتباط با ضرورت بهره‌مندی از نظام دفاعی مستقل منتهی شود.» (۲۳)

سیاست آمریکا در برابر یوگسلاوی

۱. ازدیدگاه آمریکا بحرین کوزوو بهانه‌ی مناسبی برای تشدید فشارها بر یوگسلاوی تحت رهبری میلو شویچ به عنوان کشوری است که چندان با نظام بین‌المللی مورد نظر آمریکا هم‌خوانی ندارد.

۲. صربستان به دلایل تاریخی و سنتی هیچ‌گاه زیر مجموعه‌ی سیاسی - نظامی غرب

- نبوده است و آمریکا از توجه به جایگاه راهبردی این کشور در منطقه‌ی بالکان و اروپا حاضر به تحمل یک قدرت منطقه‌ی ناهم‌ساز و ناهم‌فاز با واشنگتن در این منطقه نیست.
۳. از دید آمریکا، صربستان نباید در تقابل عمده با سیاست‌های آن کشور قرار گیرد و از سوی دیگر در زمره‌ی متحدان روسیه نباشد.
۴. از نظر ایالات متحده اسلوبودان میلوشویچ که مدعی یک قدرت منطقه‌ی است و هم در زمره‌ی متحدان روسیه قرار دارد، باید از سر راه برداشته شود.
۵. حملات آمریکا و ناتو به یوگسلاوی پی‌گیری راهکارهای گذشته در جهت سرنگونی میلوشویچ و تغییر رژیم سیاسی یوگسلاوی و جایگزینی آن با یک رژیم مبتنی بر ارزش‌ها و ساختارهای غربی است.

راهبرد آمریکا در برابر روسیه

- راهبرد آمریکا و در مجموع غرب در برابر فدراسیون روسیه پس از فروپاشی شوروی عبارت است از:
۱. عقب‌راندن این کشور از اروپای شرقی و مرکزی؛
 ۲. تغییر رژیم‌های متحد مسکو در اروپای شرقی، مرکزی و بالکان؛
 ۳. دورنگاه داشتن جمهوری‌های شوروی سابق از حیطه‌ی نفوذ کرملین؛
 ۴. ترغیب این جمهوری‌ها برای نزدیکی به غرب از طریق الحاق به برنامه‌های ناتو؛
 ۵. محاصره کردن روسیه در درون مرزهای جغرافیایی خویش؛
 ۶. انزوای کامل روسیه آن گونه که مورد نظر برژینسکی است؛
 ۷. تبدیل روسیه به یک قدرت منطقه‌ی با حداقل قدرت تأثیرگذاری بر مناطق پیرامونی آن؛
 ۸. برافروختن آتش قومیت‌های گوناگون و تشدید بحران‌هایی نظیر چچن، اوستیا و...
 ۹. فروپاشی فدراسیون روسیه (فدراسیون عملاً دارای خطوط گسل بسیار خطرناکی برای فروپاشی است)؛
 ۱۰. الحاق قزاقستان به برنامه‌ی مشارکت برای صلح و در نهایت مسأله‌ی عضویت

کامل آن در ناتو. در این صورت سازمان مرزهای خود را تا چین نیز گسترش خواهد داد.

رفتار سیاسی روسیه در بالکان

روسیه مهم‌ترین و شاید تنها مدافع جدی یوگسلاوی در بحران کوزوو است. حمایت روس‌ها از یوگسلاوی اگرچه «مشروط» و «محدود» است ولی ریشه در عوامل مختلف تاریخی، مذهبی، نژادی، سیاسی، نظامی، امنیتی و اقتصادی دارد و مهم‌تر از همه یک موضع‌گیری راهبردی دارد:

۱. به لحاظ مذهبی، روس‌ها همانند صرب‌ها ارتدوکس هستند و در واقع صرب‌ها را هم‌کیشان خود در بالکان تلقی می‌کنند.

۲. صرب‌ها و روس‌ها به لحاظ نژادی زیرمجموعه‌ی نژاد اسلاو به شمار می‌روند.

۳. تحرکات ناسیونالیستی در روسیه تا حدودی باعث احیای ایده‌های تشکیل «روسیه‌ی بزرگ» و تشکیل «بلوک اسلاوها» در اروپا شد.

۴. حمایت روسیه از صرب‌ها و یوگسلاوی در بحران‌های ۱۵۰ سال اخیر.

۵. ازدیدگاه اقتصادی، یوگسلاوی امروز یکی از شرکای تجاری مهم روسیه در منطقه‌ی بالکان به شمار می‌رود. روس‌ها تأمین‌کننده‌ی اصلی گاز کشورهای شرق و مرکز اروپا هستند و صربستان نیز یک بازار تجاری و صادرات و واردات و یک شریک اقتصادی مطمئن در منطقه‌ی بالکان است.

۶. باتوجه به برنامه‌های ناتو، روسیه سعی دارد تا از یوگسلاوی هم‌چنان به عنوان منطقه‌ی حایل استفاده کند.

۷. پیوستن تعدادی از دولت‌های بلوک شرق سابق به اتحادیه‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی غرب، روس‌ها را مجبور کرد تا ضمن پذیرش یک عقب‌نشینی تاکتیکی، خاکریزهای دفاعی خود را در مناطق «خارج‌جه‌ی نزدیک» یعنی جمهوری‌های سابق خود مستقر کند و در جنوب اروپا فقط به داشتن متحدی نظیر یوگسلاوی اکتفا نماید.

۸. بحران بوسنی به غربی‌ها فرصت داد تا بعد از هضم کرواسی، اسلوانی، آلبانی، مقدونیه و بوسنی، جای پای روسیه را در بالکان به صربستان و مونته‌نگرو محدود کنند.

۹. به زعم کلیتون، «هدف از عملیات جاری ناتو در منطقه، تأمین خودمختاری کوزوو و تداوم آن از طریق انتقال قدرت در یوگسلاوی براساس راه‌های دموکراتیک است.»

واکنش روسیه در برابر حملات ناتو به یوگسلاوی

در پی شکست «مذاکرات صلح رامبویه» و به دنبال حملات نیروهای ناتو به یوگسلاوی (۲۴ مارس ۱۹۹۹)، همی نگاه‌ها متوجه روسیه شد تا واکنش آن را در برابر جدی‌ترین چالشی که متحد آن را تهدید می‌کرد، مشاهده نمایند. (۲۴) ولی این کشور تاکنون از دست زدن به اقدام‌های عملی و جدی خودداری ورزیده است و حتی تقاضای میلوشوویچ برای دریافت کمک نظامی به منظور دفاع در برابر حملات هوایی ناتو با احتیاط مواجه شده است. (۲۵) دلایلی که باعث به وجود آمدن این رفتار روسیه شده است عبارتند از:

۱. ایجاد تحول در دیدگاه‌های امنیتی روسیه نشان می‌دهد که این کشور در عرصه‌ی عمل در پی رقابت با غرب نخواهد بود، بلکه درحالتی تدافعی سعی خواهد کرد که از یک سو روابط خود را با غرب تا سر حد امکان گسترش دهد و از سوی دیگر در سطح مقدمات و امکانات خود با برتری غرب از طریق وسیع‌تر کردن فضای تنفسی در مناسبات سیاسی بین‌المللی مبارزه کند. تفاوت این مبارزه با دوره‌های پیشین در غیر ایدئولوژیک بودن، غیر تهاجمی بودن و نسبی بودن آن است. به عبارت دیگر روسیه در تلاش است آنچه را که دارد از دست ندهد، به حاشیه رانده نشود و قصد درگیری مسلحانه با غرب را نیز نداشته باشد.

۲. روسیه در بحران جاری صرفاً اقدام به تهدید کرده (۲۶) و اقدامی جز اعتراض نسبت به وضعیت کوزوو نمی‌تواند بکند، این دولت چند فروند از ناوگان جنگی خود را به دریای آدریاتیک اعزام داشته^۱ و نسبت به گسترش بحران در ماورای مرزهای یوگسلاوی هشدار داده است. (۲۷)

۳. روسیه که در حال حاضر حدود ۱۱۰ میلیارد دلار بدهی خارجی (۲۸) دارد در موضعی نیست که روند مسابقات تسلیحاتی گذشته را تعقیب کند و از طرف دیگر برای بقای

۱. واکنش از سوی نیروی هوایی روسیه که زمانی یکی از نیرومندترین قدرت‌های جهان بود، مشاهده نشد. امروز تعداد معدودی از هواپیماهای روسی می‌توانند وارد عملیات شوند که از مقایسه با نیروی هوایی ناتو، حتی در صورت دخالت مسکو، تهدید عمده‌ی محسوب نمی‌شود.

خود به شدت نیازمند حفظ روابط با دول غربی و بنیادهای اقتصادی و مالی تحت کنترل آنها نظیر صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی است.

۴. بحران جانشینی، تحلیل مدیریت راهبردی کشور و درگیری با «دوما»، دستگاه رهبری کشور را فلج کرده و روسیه را هم‌چنان نیازمند «تنفس مصنوعی» غرب ساخته است. روسیه باید سعی کند تا بین «فشار آوردن بر میلو شویچ و پایان دادن هر چه سریع‌تر بحران» و یا «شکست سنگین یوگسلاوی به دست ناتو»، ناگزیر راه اول را انتخاب کند. تجربه نشان داده است که میلو شویچ و یوگسلاوها (نظر به ملاحظات تاریخی بین روسیه و صربستان) تنها «از روسیه حرف شنوی دارند»^(۲۹) و شاید به همین دلیل است که «واشنگتن قایل به ایفای یک نقش سازنده برای روسیه در این بحران است»^(۳۰) و دبیرکل سازمان ملل متحد نیز بر این امر تأکید کرده است که «روسیه باید در هر راه حلی برای کوزوو مشارکت داشته باشد»^(۳۱)

بدیهی است که غرب برای آن که روسیه بیش از حد به حاشیه رانده نشود، از تغییر موضع آن در قبال بحران استقبال و سعی خواهد کرد تا موانع روسیه و ناتو را بیش از پیش به یک‌دیگر نزدیک کند.

احترام به حاکمیت خدشه‌ناپذیر یوگسلاوی توسط غرب، پشتیبانی روسیه از خودگردانی کوزوو، استقرار یک نیروی ناظر بین‌المللی با شرکت روس‌ها و بازگشت آوارگان به خانه و کاشانه‌ی خود می‌تواند راه‌های منتهی به صلح و آرامش را هموار کند.

نتیجه

صرف‌نظر از عدم مشروعیت مداخله‌ی نظامی ناتو در کوزوو که مفهوم سنتی حاکمیت را با یک چالش جدی مواجه ساخته است، این سازمان با نادیده انگاشتن حق شورای امنیت سازمان ملل متحد و با تمسک به حربه‌هایی نظیر «حفظ امنیت و ارزش‌های دموکراسی» و «حفظ امنیت و دموکراسی در اروپا»^(۳۲) در خارج از محدوده‌ی جغرافیایی کشورهای عضو، گام بسیار بلندی را در تداوم و تثبیت حضور ایالات متحده در اروپای مرکزی و جنوب شرقی در زیر چتر اقدام‌های بشردوستانه، برداشته است که دست‌آورد آن می‌تواند

عقب‌نشینی گام به گام روسیه از منطقه‌ی جنوب باختری اروپا و فروپاشی آخرین خاکریزهای ابرقدرت شرق در یوگسلاوی و نیز محاصره‌ی آن را در درون مرزهای خود به همراه داشته باشد.

ناتو که در دوران جنگ سرد به اهداف خود نایل شده بود، در دهه‌ی ۱۹۹۰ «علت وجودی» خود را از دست داد، ولی حمله‌ی عراق به کویت و در پی آن لشکرکشی آمریکا و متحدان آن به منطقه، حیاتی دوباره یافته و آمریکایی‌ها به بهانه‌ی «مقابله با رقابت‌های قومی، اداره‌ی بحران، مبارزه علیه سرقت سلاح‌های کشتار دسته جمعی و برقراری ثبات» (که تعریف مشخصی برای آن وجود نداشته است) (۳۳) دست به تجدید ساختار آن زده و مرزهای جغرافیایی آن را تا سرحدات چین گسترش داده‌اند.

اینک پس از پنجاه سال که ناتو «از یک حالت پیمان تدافعی خارج شده و نقش یک پیمان تهاجمی را به خود گرفته است»، (۳۴) سالگرد تولد خود را نه با روشن کردن شمع‌ها که با روشن کردن آتش جنگ در یوگسلاوی جشن گرفته است

نکته‌یی که در این بحران بسیار مهم است، ایفای نقش توسط سازمان ملل متحد است. پس از حمله‌ی ۲۴ مارس ۱۹۹۹ ناتو به یوگسلاوی، دبیرکل ملل متحد در برابر رسانه‌های گروهی جهان اظهار داشت: «سازمان ملل متحد باید در این فرآیند حضور داشته باشد.» (۳۵) آیا با ادامه‌ی روند کنونی اوضاع در شبه جزیره‌ی بالکان، جهان بازهم شاهد هرچه کم رنگ تر شدن نقش سازمان ملل متحد خواهد بود؟

نکته‌ی آخر این که عملیات ناتو حتی در پرتو اقدام‌ها بشردوستانه زمانی مشروعیت خود را به دست خواهد آورد که باطنی مسیرهای پر پیچ و خم قانونی، مجوز شورای امنیت سازمان ملل متحد را به هر قیمت ممکن کسب کند؛ در غیراین صورت در فردای پیروزی ناتو بر یوگسلاوی، این توسن سرکش حد و مرزی برای دخالت‌های غیر مشروع خود در سایر نقاط جهان نخواهد شناخت.

کتاب‌شناسی

1. Brogan. Patrick, World Conflicts, Bloomsbury, 1992 p 423.
2. Brzezinsky Zbigniew, The Cold War and it's Aftermath. Foreign Affairs. Vol 71. No 4, p.31.
3. Ibid. p.35.
4. Time. 28 Jan. 1991.
5. Le Monde 8 Mars 1991.
6. T.D. Allman, Un Destin Ambigue, Flammarion, 1986. p.144.
7. Domenach, Jean Marie, Emanuel Monier, Seuil, Coll,Ecrivain de Toujours, 1992, p.50.
۸. علی بابایی. غلامرضا، فرهنگ روابط بین‌المللی. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۷. ص ۲۶۴.
10. Fedder. Edwin, NATO: The Dynamics of Alliance in the Post War World (Mead 1973) p.45.
10. European Security in the 1990's. U.N., UNIDIR, 1995. p.155.
۱۱. نقیب‌زاده احمد، اروپای متحد: دژ بی دفاع، اطلاعات سیاسی و اقتصادی. شماره‌ی ۹۶-۹۵، مرداد و شهریور ۱۳۷۴ ص ۵۴.
۱۲. بولتن ناتو. وزارت امور خارجه، نیر ۱۳۷۵ شماره‌ی ۵، ص ۲.
13. NATO topics, p.5.
۱۴. هزینه‌ی گسترش ناتو تا سال ۲۰۰۹ بنابر تخمین‌های پنتاگون، کنگره و راند کورپوریشن بین ۲۷ تا ۱۲۵ میلیارد دلار برآورد شده است (گزارش‌های فرانس پرس. ترجمه‌ی مؤگان نژند. کیهان ۴ تیر ۱۳۷۶ ص ۱۲).
15. European Security in the 1990's. p.159.
16. Le Figaro 12 April 1997.
17. NATO's Expansion, The Nation 24 March 1999. p.9.
۱۸. کاردار یوگسلاوی در همین رابطه گفته است: کشورهای غربی خواهان ایجاد کشورهای کوچک با جمعیت اندک هستند تا بتوانند سیاست‌های خود را در جهان به اجرا گذارند. (روزنامه‌ی صبح امروز،

۴ اردیبهشت ۱۳۷۸ ص ۴).

۱۹. «من معتقدم که آمریکایی‌ها می‌خواهند یک کوزووی مستقل یا حتی شاید یک مونته‌نگروی مستقل داشته باشند (مصاحبه با اریک رولو - روزنامه‌ی خرداد، ۴ اردیبهشت ۱۳۷۸، ص ۱۱).

۲۰. به گفته‌ی اریک رولو سردبیر اسبق روزنامه‌ی فرانسوی لوموند، آلمان به لحاظ سنتی و قبل از جنگ منافع زیادی در کرواسی داشته است. کرواسی متحد آلمان در جنگ دوم جهانی بود. آلمانی‌ها در حال حاضر توانسته‌اند دیگر کشورهای اروپایی را به حمایت از سیاست اعطای خود مختاری به اقلیت‌های قومی در منطقه متقاعد کنند. (مصاحبه با اریک رولو - همان).

۲۱. یکی از مشکلات فرانسوی‌ها در مواجهه با آمریکا این است که دیگر ممالک اروپایی ناپایان غائله، پاریس را همراهی نمی‌کنند مؤدب، حمید، (اختلاف‌های فرانسه و آمریکا در ناتو. روزنامه‌ی اطلاعات ۱۵ تیر ۱۳۷۶).

۲۲. اریک رولو. سخنرانی در دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی ۳۰ فروردین ۱۳۷۸.

۲۳. ضمیمه‌ی اطلاعات (ش ۲۱۵۹۹) ص یک ۲۶ فروردین ۱۳۷۸.

۲۴. بوریس یلتسین خشم شدید خود را از حمله‌ی ناتو ابراز داشت و تصمیم گرفت تا در روابط خود با ناتو تجدید نظر کند.

(The Irish Times: World News 25.3.99).

25. Ibid.

26. Turkish Daily News (Special) 25.3.1999.

27. The News 2.4. 1998.

۲۸. مقایسه شود با صادرات اتحاد شوروی در سال ۱۹۸۸ که میزان آن ۱۱۰/۶ میلیارد دلار بوده است (علی‌بابایی، غلامرضا، فرهنگ علوم سیاسی - تهران: نشر ویس، ۱۳۶۹ - ص ۹۳۰).

29. Tragedy of Kosovan Muslims. Pakistan Observer . 5.4.1999. p.7

30. Le Monde 12.4.1999. p.3.

۳۱. عنان، کوفی. مصاحبه با رسانه‌های گروهی جهانی به مناسبت پنجاهمین سالگرد ناتو - واشنگتن ۲۵ آوریل ۱۹۹۹.

۳۲. بیانیه‌ی نهایی اجلاس عالی سران ناتو در واشنگتن (آوریل ۱۹۹۹).

۳۳. ترکیب «امنیت وثبات» از دیدگاه ناتو صرفاً نظامی نیست و عوامل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را نیز در برمی‌گیرد.

Pascali Umberto: Executive Intelligence Review. March 12, 1999, EIR- April 2,1999. p.44.

34. Ibid . April 2,1999.

35. Ibid . p.46.



پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی